**در جستجوی عشق**

**در محضر شهدای هویزه**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا»(احزاب/23)

از مؤمنان عده­ای صادقانه بر عهدی که با خدا بسته بودند، وفا کردند. عده­ای با شهادت خود آن عهد را وفا کردند و عده­ای همچنان در انتظارند بدون آن‌که آن عهد و پیمان را تغییر داده باشند.

 ابتدا حضرت پروردگار را شاکر هستیم از این‌که توفیق شد در این صبحگاهان روز جمعه در محضر شهدای هویزه باشیم. آن‌قدر برای بنده زیارت شهدای هویزه مهم است که به رفقا عرض کردم حاضرم از اصفهان حرکت کنم و صبحگاه زیارت این شهدا را داشته باشم و باز به اصفهان برگردم.

 بحمداللّه خداوند بزرگ‌ترین منّت را بر ما گذاشت که به زیارت این اولیای الهی نائل شدیم. نمی‌دانم چه سرّی در شهدای هویزه هست که در کنار این عزیزان «بهترین بودن­»ها برای انسان محقق می‌شود. آیا بر روی واژه‌ی «بهترین بودن» فکر کرده‌اید؟ نمی‌خواهم وقت رفقا را بگیرم ولی بلاخره روی این فکر کنید که از یک طرف حضرت حق، «بودن محض­اند»، که این بودن، بودن خدایی است و اولیای الهی، خود را از خودبینی‌ها رها می‌کنند و در «بودنِ خدایی» فانی می‌شوند. از آن طرف هم بودنِ انسان‌های ظالم و فاسد را داریم که چون از خدا که «بودن محض» است فاصله گرفته‌اند، «نبودنِ محض‌اند» و من و شما در این میان باید نظر کنیم به بودن و نبودن خود. این‌جا آمده‌ایم تا از «نبودنِ» انسان‌های ظالم فاصله بگیریم و به «بودنِ» این اولیای الهی نزدیک شویم.

در محضر شهدای هویزه، بودنی را احساس می‌کنیم «که صاحب‌دل بداند وآن چه حال است.» گویا تمام «وجود»، یک‌جا جمع است. احوالی که هیچ‌وقت نمی‌شود با الفاظ درک کرد. چه سرّی در شهدای هویزه و جناب علم الهدی هست که گویا انسان خود را در مرکز هستی احساس می‌کند. درهای آسمان به سوی زائر شهدای هویزه باز می‌شود و ما آمده‌ایم تا چنین تجربه‌ای داشته باشیم. تجربه‌ی گشوده‌شدنِ راه‌های آسمان به قلب زائران شهداء.

بنده به رسم معلّمی چون فرمودند در این مکان عرایضی داشته باشم، نکاتی را خدمت‌تان عرض خواهم کرد.

شنیدن بشارت شهداء

 اولین نکته از عرض بنده نظر به آیات ۱۶۹ تا ۱۷۳ آل عمران دارد که حضرت حق می‌فرمایند:

«وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظيمٌ الَّذينَ قالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إيماناً وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ.»

 می­فرماید شهدا نوع خاصی از حیات دارند که در آن حیات، رزق خاصی نصیب‌شان می‌شود تا آن جایی که می­فرماید «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ» یعنی نسبت به آنچه به آن‌ها داده می‌شود خوشحال هستند. شهدا چه چیزی می‌خواستند؟ مسلّم چیزی بالاتر از بهشت‌رفتن و جهنم‌نرفتن را طلب کرده بودند. کم‌ترین چیزی که می‌خواستند «عزّت اسلام» بود که طبق آیه‌ی «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ»، عزّت اسلام را به آن‌ها داده‌اند. می‌خواهم با همدیگر به این آیه نگاه کنید که می‌فرماید: «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ» آیه به آن‌هایی که هنوز به شهدا نپیوسته‌اند اشاره می­کند. حال که شما پا در این مسیر گذاشته­اید. «أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» نه نگران آینده خود باشید و خوف از آن داشته باشید و نه نگران گذشته خود باشید.

چه چیزی به شهداء داده‌اند که خوشحال‌اند؟ بنده عرض می‌کنم آن‌ها عزّت اسلام را یافتند، که آیات بعدی در فهم این موضوع کمک می‌کند. به شهدای هویزه که بنی‌صدر پشت آن‌ها را خالی کرد، گفتند مگر شما نمی­خواستید نظام از دست چنین افرادی راحت شود؟ بفرمایید؛ افق آینده را ببینید که از شرّ بنی‌صدر راحت می‌شوید. این‌ها یک‌مرتبه می‌بینند عجب! در إزای این حضوری که در جبهه پیدا کرده‌اند و شهید شدند، چه چیزهایی در مقابل‌شان قرار داده شد. حال دارند به شما می‌گویند: ای شمایی که هنوز به ما ملحق نشده‌اید! هیچ‌کس، هیچ نگرانی را در خود راه ندهد و نگران آینده نباشید.«أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» بنده از این قسمت آیه این‌طور فهم می‌کنم که آمریکا هیچ غلطی نمی­تواند بکند. مگر شما نگران نیستید که نکند این‌ها با این تحریم‌ها، مشکلی برای انقلاب و ملت به‌وجود آورند؟ آقای علم الهدی دارد به شما می‌گوید هرگز نگران نباشید. البته اگر گرفتار تحلیل‌های سیاسی شوید و تحت تأثیر تبلیغات دشمن قرار بگیرید، باید خود را ملامت کنید، خود دانید! باید با نگاهی که شهدا به آینده دارند، آینده خود را بنگریم و صدای بشارت آن‌ها را بشنویم. حال که شما زن و مرد، قدم در راه انقلاب گذاشته‌اید، جای نگرانی نیست، حتی کوتاهی‌های گذشته شما هم جبران می‌شود.

 در ادامه می‌فرماید: «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» مکرر می­فرمایند: شما جوانان قطعاً پیروزیِ انقلاب بر دشمن را خواهید دید. به واژه‌ی «فَضْلٍ» در آیه‌ی171 اگر توجه کنید می‌توانید این معنا را از آن دریافت نمایید. «فَضْلٍ» یعنی نه در آن حدّی که شهدایی مثل شهید علم الهدی به صحنه آمدند برای پیروزی بر دشمن؛ بلکه اضافه‌تر از آن‌ها فکر می‌کردند، نتایج کار آن‌ها را رشد می‌دهیم. می­فرماید شهداء بشارت می‌دهند «يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ» به نعمت‌های الهی که در این مسیر نصیب شما می‌شود و همچنان آن نعمت‌ها ادامه می‌یابد.

 در این موقعیتِ وجودی که اراده‌ی الهی تمام وجود شما را در برگرفته، همان نعمتِ پروردگار است که شامل­تان شده و سپس در همین رابطه می­فرماید: «وَ أَنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنينَ» چقدر این آیه امیدبخش است که می­فرماید: خداوند نمی‌گذارد این جوانان انقلابی اجرشان از بین برود. این‌ها مبارزه کردند، مگر نمی‌خواستند اسلام پیروز شود و عزّت اسلام محفوظ بماند؟ می‌فرماید ما نمی‌گذاریم این اجری که آن‌ها می‌خواستند ضایع شود. این نکته‌ی مهمی است برای تحلیل درست وضعیت امروزمان.

کلیدی از معارف الهی را تقدیم می‌کنم به امید آن‌که به کمک آن، قفل­هایی را بتوانید باز کنید. همه قبول دارید که «حضرت حق، رحمت مطلق است» و همه‌ی شما مؤمنین، سعه‌ی رحمت حضرت حق را می‌شناسید. آیا می­شود شرایطِ رحمت باشد و رحمت تجلی نکند؟ جز این است که این ملت ذیل ولیّ الهی به اسم حضرت امام خمینی«رضوان­الله­تعالی­علیه» می‌خواستند مسلمان باشند؟ حال آیا می­شود در دل این سختی‌ها و فشارها و تحریم‌ها و تجاوزها، رحمت خدا ظاهر نشود، در حالی‌که رحمت او وسیع است؟! پس باید روی این قاعده فکر بفرمایید که این ملت ذیل شخصیت یک ولیّ الهی آمدند تا تاریخ خود را در مسیر اسلام شکل دهند. حتماً با رحمت خاصی رو‌به‌رو می­شوند، که کم‌ترین آن رحمت،‌ همان شکست دشمن بود. از خود پرسیده‌اید چرا حضرت امام و رهبر معظم انقلاب دائماً بر روی واژه‌ی «قطعاً» نسبت به پیروزی ما بر دشمن تأکید دارند؟ این‌که در سخنان رهبر معظم انقلاب مکرر هست که قطعاً پیروزید، قطعاً دشمن شکست می­خورد؛ همه به جهت همین قاعده است که عرض شد.

زمینه‌ی سعه‌ی رحمت الهی فراهم است و لذا می‌فرماید: «أَنَّ اللَّهَ لا يُضيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنينَ» بعد از تذکر به نعمت الهی، فضل الهی را مطرح می­فرماید و می­گوید خدا اجر مؤمنین را نمی‌گذارد ضایع شود. شما آمده‌اید به زیارت شهدا تا این آیات و آن بشارت را از شهداء بشنوید،[[1]](#footnote-1) به‌خصوص آیه‌ی بعدی را که می‌فرماید: «الَّذينَ اسْتَجابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ ما أَصابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظيمٌ» یعنی اینهایی که دعوت خدا و رسول را اجابت کردند و در این راستا و بعد از آن‌که زخمی شده بودند، برای آن‌هایی که نیکی کرده‌اند و تقوا پیشه نمودند، اجر عظیمی است. این شهدایی که شما اکنون بر سر مزار شریف‌شان هستید طوری تصمیم گرفته بودند که در مقابل هرچه خدا و رسول خدا و ولیّ فقیه دستور داده­اند بگویند «چَشم»، و پذیرای کامل آن دستورات باشند، لذا سختی کشیدند، زخمی هم شدند ولی کوتاه نیامدند، بلکه به گفته‌ی قرآن: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»(آل­عمران/173) وقتی مردم به آن‌ها گفتند انبوهی از مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند، پس بترسید! آن‌ها نه‌تنها نترسیدند بلکه ایمان‌شان افزون شد و گفتند خدا ما را بس است و او بهترین وکیل برای ما است. در رسانه­های‌شان گفتند صهیونیست­‌ها و اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها و مرتجعینِ منطقه اجتماع کرده‌اند برای مقابله با شما؛ ولی شهدای هویزه تازه فهمیدند در دل چنین شرایطی خدا پیروزی را رقم خواهد زد.

 «ناس»، در آیه‌ی فوق یعنی رسانه‌های دنیا که مأمور القای ترسند تا مؤمنین کوتاه بیایند و به شهداء اصرار داشتند واقع‌بین باشید، در حالی‌که به گفته‌ی رهبر معظم انقلاب واقع­بینی این است که ما قدرت خودمان را بشناسیم. در نتیجه «فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»(آل­عمران/173) خیلی عجیب است! همه‌ی دنیا جمع شوند تا عده‌ای را که در مسیر توحید قدم گذاشته­اند، بترسانند و آن‌ها بر خلاف همه‌ی آنچه دنیای کفر و استکبار برنامه­ریزی کرده، نه‌تنها عقب‌نشینی نکنند، بلکه ایمان‌شان هم زیاد شود و به خدا توکل کنند، به جای آن‌که مرعوب شوند.

این سؤال می­ماند که چرا ایمان‌شان زیادتر می‌شود؟ جز این است که متوجه­اند وقتی صحنه تقابل حق و باطل به میان آید در این صحنه حتماً پیروزی با حق است؟ وقتی ایمان به معنای واقعی­اش یک طرف قرار گیرد و کفر در مقابل ایمان مردم بایستد، حتماً پیروزی با جبهه‌ی ایمان است، هرچند تعداد مؤمنین قلیل باشد. علت آن‌که ایمان‌شان زیاد می­شود این است که می‌دانند در این موارد خدا به صحنه می‌آید و آن کاری را که تا حال به دنبال انجام آن بود، انجام می‌دهد. یعنی هَدْم کفر و استکبار. خوب است رفقا این مطلب را همیشه مدّ نظر داشته باشند. وقتی ایمان به معنای واقعی‌اش به صحنه آمد، مطمئن باشید برای اثبات ضعف کفر، حتماً جبهه‌ی مؤمنین پیروز می‌شود. بیچاره استکبار که می‌گوید ما نمی‌گذاریم ایران پیروز منطقه باشد. بنده هر موقع این ادعاها را می‌شنوم خوشحالی­ام افزون می‌شود، چون می­دانم خدا اجازه‌ی اثبات آن ادعا را به آن‌ها نمی‌دهد.

خواهشمندم که آیات 169 تا ۱۷۳ سوره‌ی آل عمران را یک مقدار با دقت بیشتر مطالعه فرمائید که نکات خوبی در آن هست تا در زیارت شهدای عزیز، صدای آن شهدا را از درون جان­تان در رابطه با آن آیات بشنوید.

**احساس بودنِ متعالی**

سؤال بنده در این مکان مقدس و در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، این است که چه «بودنی» در خود احساس می‌کنید؟ در کنار مضجع شریف این شهداء، این بودن، این احساسِ وجود، این بقا، این احساسِ «خالِدینَ فیها»بودن را در کجای دیگر سراغ دارید؟ آیا بعد از این که إن‌شااللّه به بهشت رفتید، «خالدین فیها» را می­یابید؟ یا هم‌اکنون بقاء و حضوری را احساس می‌کنید که تمام کثرت­ها در این‌جا رنگ باخته­اند؟ و حقیقت از طریق این شهدا همه‌ی عالم را فرا گرفته؟ چرا نباید این احساس را در همین دنیا داشته باشیم؟ چرا در این‌جا، ماورایِ کثرت­ها حاضر نباشیم؟

باز سؤال می‌کنم: با حضور در این سرزمین که صحنه­های ایثار و شهادت بوده و می­دانیم بر این سرزمین چه­ها گذشته، چه احساسی در شما پیش می­آید. عده‌ای در دریای عشق، زندگی را شناختند و بدون گرفتارشدن در زندگی­های عرفی، خواستند به زندگیِ خود معنای دیگری ببخشند و «طرح‌اندازانه» به میدان آمدند و عالم را از آنِ خود کردند. برعکسِ جبهه‌ی استکبار که در توهُّم خود، می‌خواهد عالم را از آن خود کند. شهدا با حضور در جبهه حقّ، عالم را از آن خود کرده‌اند و مستکبران ناراحتند چرا ایران در منطقه فعّال است. در حالی‌که حضور ما در منطقه در راستای به خودآوردن مردم منطقه است و نه آن‌که مثل شما دست به غارت‌ ثروت و فرهنگ ملت­ها بزنیم. این مردم منطقه­اند که به خود آمده­اند وگرنه ما کار خاصی نکرده­ایم. این یک قاعده در این عالم است که وقتی هر ملتی با فرهنگ ایثار و شهادت به صحنه آمد، آن ملت صاحب سرنوشت خود می‌شود. مقام معظم رهبری«حفظه­الله» فرمودند: شما فشار را از مردم بردارید ببینید چگونه همه به حاکمیت حق رجوع می‌کنند.

عرض شد شهداء در زندگی «طرح­اندازانه» به میدن آمدند و عالم را از آنِ خود کرده‌اند. حال سؤال این است که شما با نظر به راهی که شهدا مقابل­تان قرار داده‌اند، آیا طرحی برای معنابخشیدن به زندگی­تان پیدا کرده­اید؟ این سؤال بنده، ماورایِ آن است که شما نماز می‌خوانید و روزه می‌گیرید تا بهشت بروید ولی آیا فکر گرده‌اید تا در إزای طرحی که برای زندگی‌تان دارید این عبادات را انجام ‌دهید تا آنچه در دوردست شماست از آن شما شود و بتوانید صدای آن را بشنوید که به شما می‌گوید: «أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»؟(هود/81) معنی­اش این است که آیا می­دانید آن گشودگیِ صبح‌گاهان که به دنبال آن هستید، دور نیست، به همان معنایی که قیامت نزدیک است. با توجه به این‌که در وصف قیامت دارید: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»(انفطار/19). قیامت آن‌جایی است که امر تنها از آنِ خدا است و شما هیچ اختیاری ندارید. پیامبر خدا می­فرمایند: «الآن قیامتی قائم» یعنی آن قیامتی که به یک معنا در دور دست­هاست، برای حضرت نزدیک شده است. این نشان می‌دهد، اگر انسان برای معنابخشی به زندگیِ خود طرح داشته باشد، اساساً همه‌ی آنچه در دور دست­هاست، نزدیک می­شوند. شهدا در هویتی که انسان زندگی­اش را در دل این طرح­اندازی معنا می­کند، نشان دادند چقدر خوب می­شود به آنچه به ظاهر دور است، نزدیک شد.

شهداء مانند رهبرشان یعنی حضرت روح اللّه«رضوان­الله­تعالی­علیه» با هر آنچه که می‌خواست او را به انسانی ذلیل و منفعل تبدیل کند، سرِ ستیز داشت. شهداء خودشان برای خودشان مسئله بودند و دائماً با خود سخن‌ها داشتند که چگونه باید زندگی را طراحی کرد که زندگی معنا داشته باشد؟ و بالاخره با انتخابی همراه با شور و عشق و در نهایتِ صفا و سادگی، زندگی را معنا کردند تا توانستند باب شهادت را در مقابل خود بگشاید. تأکید بنده بر آن اصل است که بنا نداشتند تحقیر شوند زیرا کربلا را در مقابل خود می‌دیدند که راهی است به سوی رحمت الهی. ما نیز خودمان برای خودمان مسئله‌ایم که کجا باید باشیم و چگونه بودنی را باید بودن خودمان بدانیم؟ بنده به جهت شرایط سنّی و موقعیتی که داشتم با بعضی از شهداء مرتبط بودم، گاهی در خلوتی که با هم داشتیم و صحبت می‌کردند، چیزی را که از سخنان آن‌ها احساس می‌نمودم و مسئله‌شان شده بود، نحوه‌ی «بودن» بود، خودشان برای خودشان در نحوه‌ی بودن‌شان مسئله داشتند. مثل آن‌که هرکدام از ما برای خودمان باید مسئله باشیم که چه نوع بودنی را باید برای خودمان بودنِ حقیقی بدانیم و چه معنایی باید از خودمان داشته باشیم؟ در آن حالت یعنی وقتی به بودنِ خود نظر کردید آری! فقط به «بودنِ» خود نظر کردید. خدا می­داند از بسیاری از دغدغه‌ها و احساس محرومیت‌ها آزاد می‌شوید و تعجب خواهید کرد چرا محرومیت‌های دنیایی را محرومیت می‌دانستید. در دنیایی که با حضور در آن نحوه‌ی «بودن»، با سعه­ی رحمت الهی روبه‌رو می‌شوید.

شهداء در افسون گل سرخ شناور شدند، به جای آن‌که کارشان شناختن گل سرخ شود. سمینار آفتاب‌شناسی نگذاشتند، به سوی آفتاب رفتند. فرق است بین آفتاب‌شناسی و به سوی آفتاب‌رفتن. من و شما آمده ایم به زیارت شهدا تا به سوی آفتابِ زمانه آمده باشیم و حالات و احوالات خدای شهداء را احساس کنیم. این نوع «بودن»، شناورشدن در افسونِ گل سرخ است تا به زیبایی‌هایی که حضرت روح اللّه«رضوان­الله­تعالی­علیه» در این عالم گشوده نظر کنیم و تماشاگرانه محو آن شویم و این یعنی قصّه‌ی شهادتِ این شهداء. این یعنی در افسون گل سرخِ این دوران، شناورشدن. حال هرچه می‌خواهد بشود، باداباد!

زیر دریا خوش بود یا روی او مهرِ او دلکش بود یا قهرِ او

و حرف شهداء این چنین بود:

سرم به دُنیی و عقبی فرود نمی‌آید تبارک اللّه از این فتنه‌ها که در سرِ ما است

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود رُخ تو در نظر من چنین ‌خوشش‌ آراست

زیرا این در حیطه­ی عشق الهی قرارگرفتن است و نه در حیطه‌ی عقل، چرا که:

عاقلان نقطه‌ی پرکار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

عالَم عشق، عالَم یگانگی با خدا است. گفت:

یاد باد آن‌که صبوحی زده در مجلس اُنس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

یاد باد آن‌که خرابات‌نشین بودم و مست وآن‌چه در مسجدم امروز کم است آن‌جا بود

 شهداء را چه به کار جهان! این انقلاب اسلامی بود که نشان داد می‌شود در همین دنیا آسمانی شد، همان‌طور که در روایت دارید عبادات شما بدون ولایت امیرالمؤمنین یعنی بدون نظر به آینه‌ی نمایش انوار الهی، برای‌تان ثمری ندارد و اگر انسان محبّتِ آن حضرت را نداشته باشد، اگر هزار سال، شب‌ها تا صبح در قیام به نماز باشد و روزها روزه­دار، هیچ بهره­ای از عباداتش نمی‌برد.[[2]](#footnote-2) همان‌طور اگر در این تاریخ، متوجه‌ی حضور انوار حضرت حق از طریق انقلاب اسلامی نباشید، هیچ بهره‌ای از معنای زندگی در این تاریخ نصیب شما نمی‌شود. زیبایی دنیا به اُنس با خداست، آن هم در مظاهری که اسماء حسنای الهی را می‌نمایانند و در این تاریخ، در کنار این انقلاب است که خدا خود را به نمایش آورده و می‌توانید زندگی را معنا ببخشید. خدایی که با هر مرحله از مراحل انقلاب به نحوی به ظهور آمد. مثل به ظهورآمدن انواع انوارش با شهادت حاج قاسم سلیمانی. برای همین باید خدا را دائماً در مظاهرِ اسماء حسنایش و با جلوات و تجلیاتش ملاقات کرد، خدای فکری و انتزاعی که محدود در باورها است، کافی نیست. گفت:

بیزارم از آن کهنه خدایی که تو داری هر روز مرا تازه خدای دگری هست

خدای انقلاب اسلامی خدای شهید حسین علم الهدی است. انوار الهی در شخصیت آن مرد الهی به جلوه آمده بود. بنده زیاد فکر کردم، این شهدا چطور خود را به این وسعت یافتند که توانستند رُخ حضرت محبوب را در آینه‌ی انقلاب اسلامی بنگرند و عشقی را که گمشده بود، پیدا کردند. آری! به گفته‌ی جناب حافظ: عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی عشق داند که در این دایره سرگردانند

 یعنی عاقل‌بازی چیز بدی نیست، اما چیز کمی است و انسان همچنان در معنابخشی به خود، سرگردان می‌ماند. در زمان اندکی که به عنوان یک نیروی فرهنگی به جبهه رفتم، روبه‌روی قسمت فرهنگی که کنار محل تدارکات بود، ایستاده بودم، یکی از نیروهای خط با آن جثه‌ی نسبتاً بزرگ­اش آمده بود تا برای نیروهای خطِ اول یخ ببرد، بنده را شناخت جلو آمد و در بغل گرفت، به طوری که تماماً در بغل او جا گرفتم و شروع کرد سرِ بنده را بوسیدن و گفت شما من را جبهه‌ا‌ی کردی. گفتم چطور؟ گفت یادت هست یک شعری خواندی و گفتی:

عاقل به کنار جوی پی پل می‌گشت دیوانه‌ی پابرهنه از جوی گذشت

 با این شعر دیوانه شدیم و آمدیم جبهه. راست می‌گفت، عاقل‌بازی‌های ما کارمان را به این‌جا کشیده که در این دایره سرگردان هستیم. آمده‌ایم به زیارت شهداء، تا عشقِ گم‌شده را پیدا کنیم و وقتی درهای محبت و عشق گشوده شد باید مواظب باشیم عقلی به میان نیاید که مانع این عشق شود. در همان عشقی که «جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود.» این آن وقتی است که انسان محو جلوات الهی در آینه‌ی انقلاب اسلامی می‌شود و احساس می‌کند در تمام حالات، این خداست که دارد خدایی می‌کند.

یاد باد آن‌که خرابات‌نشین بودم و مست آنچه در مسجدم امروز کم است آن‌جا بود

حالات خود را خدمت شما عرض می‌کنم، فضایی بود که باب شهادت گشوده بود، امروز آمده‌ام از آن فضا یاد کنم تا شاید در این شرایطِ فقدان عشق، عشقِ گمشده را باز بیابم.

 این یارانِ سالار شهیدان، ققنوس‌وار از جیفه‌ی دنیا فاصله گرفتند و به جای آن‌که مرگ به سراغ آن‌ها بیاید، ماورای مرگ حاضر شدند تا در کنار آن‌هایی نباشند که قصد بلعیدن همگان را دارند و در حالِ بلعیدن یکدیگرند. شهداء، عشق را جز در آتش و خون جستجو نکردند، تا معلوم شود در فقدان عشق، ما چگونه باید بمانیم.

 آری! در فقدان عشق ما چگونه باید بمانیم و دِق نکنیم؟ تا این‌جا را راحت با من همراهی می‌کنید که این‌ها عشق را در آتش و خون یافتند. قبلاً هم عرض شد که اگر مرحوم قاضی طباطبایی، آن قهرمان عشق در زمان خود، در زمانی که شهید چمران در صحنه بودند، در قید حیات بود. قاضی طباطبایی در عشق‌بازی، همان چمران می‌شد. جستجوی عشق در آتش و خون داستان­ها دارد. یک نمونه‌اش را که عزیز دلم، آقای سردار احمدیان نقل کرده‌اند، آن را عرض می‌کنم و بقیه را از خود ایشان بشنوید. جریان «شهید اکبرجزی» است که در گلستان شهدای اصفهان دفن است. آقای احمدیان می‌گفتند در یکی از عملیات­ها تیربار دشمن آنچنان بر روی سر نیروها بود که سرمان را نمی‌توانستیم بالا کنیم، از طرفی تعدادی از نیروها زخمی و زمین‌گیر شده بودند و نگران توقف عملیات بودیم، یک‌مرتبه متوجه شدیم تیربار به جای آن‌که نیروها را نشانه بگیرد، تیرها را سر بالا می‌زند، سرمان را بالا کردیم، دیدیم شهید جزی با آن شکم پاره­اش، بلند شده و آن تیربار را که لوله­اش مثل آتش سرخ‌شده بود، با دستش بالا برده، در حالی‌که دستش به تیربار چسبیده و همان‌جا شهید شده بود. بر روی این مطلب فکر کنید آیا جز یک عشق آتشین به انقلاب و امام، می‌تواند انسان را تا این‌جاها جلو ببرد؟! در عرفان بحثی داریم به نام «فنای ذات». فنای فعل داریم که هر فعلی را از خدا باید دانست، مثل آن‌که متوجه هستید این فعل خدا بود که ما را در چنین صبحگاهانی به هویزه آورده و گرنه ما خودمان بدون لطف خدا هرگز چنین توفیقی پیدا نمی‌کردیم. توحید صفاتی نیز یعنی هر صفت و کمالی را مربوط به خدا ببینیم و با نظر به معنای ذکر «الحمداللّه» متوجه این نوع توحید می‌شوید. اما توحید ذاتی چیز دیگری است، یعنی هر «بودنی» با تمام لوازم آن، «بودن» خداست و انسان در این مقام از توحید، هیچ بودنی از خود را در میان نمی‌یابد بلکه نحوه‌ای از «بودن» خدا می‌شود و فانی در اراده‌ی الهی می‌گردد و مرحوم شهید جزی به اراده‌ی الهیه در آن صحنه به میان می‌آید و بدون آن‌که به خود و به سوختن خود فکر کند، آن حماسه را می‌آفریند و ما در جبهه‌های دفاع مقدس چنین صحنه‌هایی که حکایت از توحید ذاتی و فنای رزمندگان در محضر حضرت حق باشد، داشتیم. حضرت امام پس از عملیات فتح المبین پیامی دادند که:

« چله­نشینان، شب زنده داران بگویند چگونه این شهدا ره صد ساله را یک شبه طی کردند؟»

 شهداء عشق را در آتش و خون پیدا کرده‌اند و عرض بنده آن است که ما در این فقدان عشق چه کنیم؟ عشقی آنچنان جانانه آمد و «هرکه را می­خواست جان بخشید و رفت» ما در کنار این جان‌های آکنده از عشق، چه کنیم؟

شهداء عشق را فریاد کردند و چه در «سخن» و چه در «سکوت» و «خاموشی»، جز به عشق فکر نکردند. بودنِ خونین آن‌ها افسانه‌ی عشق بود و به دنیا که شایعه‌ای دروغین بیش نیست، پشت کردند، تا ما در میان حاکمانِ پرستنده‌ی جاه و مال به مدد عشق، در تمنّای جاه و مال نباشیم.

 در فقدان عشق ما چه کنیم؟! در حالی‌که بدون آن عشق، نَفَس‌کشیدن هم برایمان مشکل شده است. ای کاش آدمیان می‌دانستند بهای جاه و مقام، تباهی جان است. آن وقت ما چگونه عشق را فرو گذاریم و به دنبال جاه و مقام و شهرت باشیم و جان خود را تباه کنیم؟

ما در این زمانه، عشق را از شهداء آموختیم تا از نسل دزدان و دغل‌بازان نباشیم و در راه آرمانی به نام عدالت که اکنون در نیمه‌ی راه آن هستیم؛ مأیوس نگردیم. همطراز رانت‌خواران‌شدن، افق روی ما نیست، زیرا به زودی بندگانِ جاه و مال در آتش خود خواهند سوخت، زیرا همیشه چنین بوده است که پس از سوختن جوانمردان، نوبت ناجوانمردان می‌رسد و فرجام صدام حسین، فرجام همه‌ی خودپرستان است که افقی جز جاه و مال نمی‌شناسند. آینده را از همین‌جا می­توانید حدس بزنید و این‌که چرا آینده از آنِ آرمان حاج قاسم‌ها است؟ یعنی نابودی استکبار.

این را یک قاعده بدانید اگر حقی آمد، حتماً باطل می­رود، این قاعده لایتغیر است. آنچه در مقدمه عرض شد، اقلِّ ایمان بود که شما به سایه‌ی رحمت الهی در عزّت اسلام در کلّ جهان، امیدوار باشید، ولی ما به دنبال چیز دیگری هستیم. به دنبال عشقی که گم کرده­ایم و شهداء بشارت‌دهنده‌ی آن‌اند.

سعی می‌کنند با تاریک‌کردن فضای جامعه، جوانان را از نظردوختن به افق‌های روشن باز دارند، اما این تلاش، تلاش و جهد بیچارگان است که از نور توحید محروم‌اند و به زودی غرامت جهل خود را خواهند داد. آنان گمان می‌کنند می‌توان همواره بیداد کرد و در امان بود؛ زهی خیال باطل!

 ما دربه‌در در فقدان عشق، سرگردانِ این دیار شده‌ایم. فقط امیدواریم تا شربتی را که خداوند به ناامیدان عشق به صورت پنهانی می‌دهد، بر ما نیز بنوشاند.[[3]](#footnote-3)

آمده‌ایم تا در زیر سایه‌ی حضرت حق، در این دیار بگردیم تا ببینیم شور عشق را در کجا باید پیدا کنیم. شربتی که حضرت حق به صورت پنهانی به نومیدان می‌دهد تا راهِ برون‌شدن از افسردگی و ملالت را بیابند و از سوزِ فقدان عشق تسلی پیدا کنند.

جناب حافظ به ما خبر داده‌اند:

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد هرکه خاکِ در میخانه به رخساره نرُفت

 و این‌جا درِ میخانه است؛ و اعلان ارادت به شهداء، جاروب‌کردنِ درِ میخانه می‌باشد تا افقی در مقابل ما گشوده شود که تا عرش ادامه دارد.

خداوندا! پروردگارا! به حقیقت این پاکبازانِ دیار عشق، به حقیقت عشق جانانه شهید حسین علم الهدی! ما را در راهی که راه جانبازی و عشق و وفاداری است، «وارد» و «ثابت قدم» و «امیدوار» بگردان. آمین یارب العالمین.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

1. - رهبر معظم انقلاب مي‌فرمايند: «شهدا مايه‌ي رونق حيات معنوي‌اند در کشور. حيات معنوي يعني روحيه، يعني احساس هويت، يعني هدفداري، يعني به سمت آرمان‌ها حرکت‌کردن و عدم توقّف؛ اين کار شهدا است؛ اين را هم قرآن به ما ياد مي‌دهد. شهدا تا هستند، با تن خودشان دفاع مي‌کنند، وقتي مي‌روند، با جان خودشان «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»(آل‌عمران/170) ببينيد اين استبشار، مال بعد از رفتن است. تا هستند، جان‌شان و تن‌شان و حرکت مادّي‌شان در خدمت اسلام و در خدمت [جامعه‌ي اسلامي](http://farsi.khamenei.ir/keyword-content?id=1256) است، وقتي مي‌روند، معنويت‌شان، صداي‌شان تازه بعد از رفتن بلند مي‌شود. نطق شهدا بعد از شهيدشدن باز مي‌شود، با مردم حرف مي‌زنند «بِالَّذينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ» با ماها دارند مي‌گويند؛ [بايد] ما گوش‌مان سنگين نباشد تا بشنويم اين صدا را... مهم اين است که ما بشنويم اين صدا را. و خداي متعال در اين صدا هم اثر گذاشته؛ واقعاً اثر گذاشته؛ جوري شده است که وقتي از شهيدي يک چيزي نقل مي‌شود، يک حرف دقيق و متيني نقل مي‌شود، اثر مي‌گذارد بر روي دل‌ها، دل‌ها را منقلب مي‌کند... ما گوش‌مان سنگين است، اين پيام‌ها را درست نمي‌شنويم؛ اگر به ما بشنوانند اين پيام‌ها را، ديگر اين گرايش به شرق و به غرب و به دشمن و به کفر و الحاد و مانند اين‌ها، از بين ما رخت بر خواهد بست... اگر اين پيام را بشنويم، روحيه‌ها قوي خواهد شد، حرکت، حرکت جدّي‌اي خواهد شد(بيانات مقام معظم رهبري«حفظه‌اللّه» در تاريخ 14/ 8 / 97) [↑](#footnote-ref-1)
2. - تفسیرجنابادی، ج4 ، ص228 [↑](#footnote-ref-2)
3. - شربتی داری که پنهانی به نومیدان دهی تا فغان در ناورد از حسرتش اومیدوار

چشم خود ای دل ز دلبر تا توانی برمگیر گر ز تو گیرد کناره ور تو را گیرد کنار [↑](#footnote-ref-3)